

از درگوشی ها

بقلم: پیرایه

(مطلب اول)

همیشه از کودکی و آغاز نوجوانی بر این باور بودم که «پیری» یعنی کاهش خواهش ها، افت امیال و تقلیل تمنیات ذهنی و عینی. مادر بزرگی داشتیم که شبانه روزی یا سر سجاده لب هایش تکان می خورد و یا تکیه بر پشتی تسبیح «شا مقصودی» می انداخت و چرت می زد. نه از اطاقش جز حوائج ضروری بیرون می رفت و نه انتظاری از اهل خانه داشت. گهگاه خویش و قومی حال و احوالی می کرد و احوالی می کرد و می رفت و خدمتگذاری روزانه چند بار سراغش می گرفت از پشت پنجره نگاهش می کردم و می گفتم پیری جز این نیست و ارستگی و عزلت گزینی. غافل نشوید که مادر بزرگی در آن دوران هنوز شصت ساله نشده بود که زنها بعد از گذشت پنجاه عجزه شناخته می شدند. سالم و تندرست می بود مغزش کار می کرد، هیچگونه نقص جسمی و روانی نداشت فقط پیر شده بود البته غیر از مادر بزرگ دیگرانی در خانواده وجود داشتند که در سنین بالای شصت دست از روزگار شسته و کنج خانه سر از طاعت بر نمی گرفتند.

طبعاً گمان می کردم مطلقاً همه کس چنین خواهد بود و برای همه همه وقت همین، نه توقعی، نه نیازی، نه شوق و ذوقی و نه آزی. بدین معنا که چون پیر شدی، کمتر می خوری، کوتاه تر می خوابی و مختصر تر می خواهی. طمع از روزگار و دل از مردم روزگار می کنی و درویش و گذشت می آموزی. با همین فلسفه گذران عمر را سیر کردم و گذشت. در مسیر خلاف این تصور بسیار دیدم تا زیادت طلبان به نیت نابخردان و خیر و صلاح خواهان چپ و راست بی خانمانان کردند و خود جای امن گزیدند. ما اوارگان چه کردیم؟ پیر شدیم. در عین حال و ارستگی نیاموختیم و در هیچ زمینه ای کاستی نیافتیم.

هر روز گذشت ما بیشتر خواستیم، بیشتر اندوختیم و بیشتر به تقلای جمع کردن و فرون تر داشتن افتادیم، چرا؟ بر ما چه گذشت که بزرگواری و گذشت بزرگان قناعت پیشه و آزادگان وارسته پیشین را از یاد بردیم. گیرم هشتاد سالگی امروز برابر شصت ساله آن زمان های مردمان قانع و کم ادعای کمتر خواه باشد. اما چه باک که بعد از هشتاد هم هنوز بی محابا و غافل از ناتوانی تن و جان و فنای هوسهای بی انتهای جوانی در تکاپوی بیشتریم. ضمناً با تمام بدبینی و بدگویی که از مزینه ایرانی دارم پا روی حق نباید گذاشت اکثر مردانمان هنگام سالمندی در خود نمائی و خودستائی کلاً از زنان ایرانی تا حدودی بهترند نه آنکه کاملاً از اعیان منشی مبرا باشند. بگذریم از حضرات چپاولگر و زمین خواران و علمداران دوران هویدائی و یا انگشت شمار مثلاً اشراف اینظرفها، مردهای ما در

اگر یادتان باشد اهل خانه های قدیم ریز و درشت در یکی دو اطاق بهم ریخته لای دست و پای همدیگر می لولیدند و آنوقت اطاق بزرگ و مرتب و چیده و اچیده خانه مخصوص میهمان بود، فرش و قالیچه های خوش بافت، پرده های توری دور مخمل با زنگوله منگوله بعلاوه مبل و صندلی های زرق و برقی که با چندین ملافه روکش و کلی سربخاری و گلدان و ظروف زینتی، راستی چرا؟ مضحک تر آنکه چه بسا همین اطاق پذیرائی که معرف سلیقه دارندگی صاحبخانه منظور می گردید فقط برای گردگیری و نظافت و باد دادن مثلاً سالی چند بار باز و بسته می شد در غیر اینصورت نیسی از منزل مسکونی بدون استفاده برای حفظ شرف و آبرو و حیثیت خانواده دست نخورده نگهداری می گردید بنابراین معلوم هم شد که ما زنها حتی در آخرین مراحل عمر هم نمی خواهیم دریابیم چه بسیار نعماتی در طول عمر ما آمده در دسترس قرار می گیرد که ابداً ارتباطی به جلوه ظاهری اجناس و رخت و لباس ندارد. افسوس چنان محرومات مسائل ناپایدار و زود گذریم که از واقعیت های زندگی دور افتاده ایم. بر مبنای همین خلق و خوی ملی و تحریف و کتمان حقایق طبیعی شوربختانه نارسائی هائی به چشم می خورد که به عنوان اصل مستند بزرگی محک خورده است. در تثبیت نادرست از ذهنیات شخصی خیال می کنیم سایرین نیز باید همچون ما ببینند و بفهمند و بخوانند. ناچار طرف بدون شناسائی مزاج بنده با کمال اطمینان از حسن تشخیص گفت: «میدونم، شما هم مثل من سلیقه قدیمی دارین هر چی باشه ما هر دو دست پرورده ایرونیسم و عاشق فرش کرمونیم و اهل گل و گلدونیم»، برای آنکه از قافیه بندی این خانم خانمها عقب نمانم عرض کردم: «هر دو هم مخلص فسجونیم و حیف که همین چند روزه مهمونیم».

چه می شود کرد وقتی قضاوت از منظر موی سفید و چین و چروک صورت و خمیدگی کمر و نارسائی های جسمی ارائه می گردد. ناچار ابرومندان تر که همچنان «گره گچی» سری جنباند و رضایت داد، اگر بانوان سن و سالدار بالای هفتاد و مرز هشتاد سالگی با رنگ و روناس ادعای جوانی نموده و پنج شش سالی از عمر مبارک را قورت ندهند حتماً به یاد می آوردند روز گاری در دیار خوب و مهربان ما این مظاهر ننگ و عار بنا به فرمایش استادمان جناب «الهی» به سه حرف «خ» یعنی «خر و خنگ و خرف» تعبیر نمی شد و موی سپید و سالمندی خود دلیل تجربه، فهم و درایت محسوب می گردید. ولی، امروز خصوصاً با کسب «ارزشهای آمریکائی» که برای بعضی از ما مایه افتخار شده «پیری» یعنی بی شعوری و سرشکستگی کنار کشیده ایم و پذیرفته ایم و همچنان در قالب همان سه حرف «خ» نظاره گر کمالات و نبوغ عالم گیر جوانان این فلک ایم! که البته فرزندان ما نیز با طرد پشتوانه آباء اجدادی از همین آبشخور می آشامند.

افسوس که از ریشه کنده شدیم و آسان کنده چنین خواستند و خواستیم و ما اکنون با انکار موجودیت به خود فریبی مشغولیم. به عنوان جمله معترضه ناچار باید بپذیریم که «چشم بد دور» ماشاءالله ما زنها سن و سالدار اینظرفها هم چیزکی بارمان نیست در عین حال ناگفتنش بهتر است!

همه مردم هم دستشون به دهنشون میرسه. یادتونه که، هر چقدر اون وقتا بخور بخور و فسق و فجور بود. عوضش حالا همه اهل نماز و روزه و زیارت و نذر و نیاز شدن، گفتم: «صیغه روئی و دو سه تا عقدی هم که رواجه». گفت: «چه عیب داره، خدا و پیغمبر گفته، بنده خدا سگ کی باشه، زن جماعت سرپرست می خواهد، نون آور می خواهد، مرد هم هر چه باشه مرده سرو گوشش می جنبه، می دونین که». دیدم خیر نمی دونم ولی در اینگونه مواقع با چنین مخاطبی سکوت سالم تر است، سپس مادر شوهر شروع کرد به توضیحاتی درباره اسلام راستین و البته امر به معروف و نهی از منکر لابد به امیدی که شنوندگان را به راه راست هدایت و از معصیت باز دارد بعد از صرف مقدار متناهی شیرینی جات وقتی افتاد روی کاسه آجیل که هنوز هم در امریکا جزئی از مخلفات میز پذیرائی است آمد کنار من نشست و گفت و گفت از چاه جمکران، خیراتو مبرات و روضه خوانی های ماه محرم خانواده که زبانه اطراف و اکناف ولایت محسوب می شود سرش را کشید جلوتر صدایش را آهسته کرد و گفت: پسرم مهندس ماشاءالله هزار ماشاءالله نظر نخوره، چشم حسودش کور تماشا کنین چه خونه ای برای خودش ساخته همه چی تموم، آدم حظ می کنه، اما، نه ستونی، نه آئینه کاری، نه گچ بری، نه شانیشینی، وقتی میگم چرا، می خنده، میگه مادر این چیزا کهنه شده، این روزا ازین کارا نمی کنن. لابد راس میگه، همه حرفها و کارای قدیم از چشم افتاده، اما ترا به خدا مگه میشه قالی قالیچه هم از چشم بیفته، به دنیا دنبال فرش ایرونی می گرده اینا گلیم ماشینی پهن کردن، به ننگه به درو دیوار بندازین، عروسم رفته گشته اینا رو خودش پسندیده، بگین ببینم این خط و خطوط کج و کوله و آدمک های بی چشم و ابرو مثلاً نقاشیه وقتی پرسیدم اینا یعنی چی، گفت اسمش نقاشی «مدرنه» کارای قدیمی باب روز نیس، خب، حتماً جوونا اینارو بیشتر می پسندن، یادم میاد خونه درندشت آقا بابام، حتماً شما می شناسین نور به قیرشون بباره مرد بزرگی بودن و اهل علم و ادب. به رگ شازدگی هم داشتن، عرضم به حضورتون توی کتاب خونه بزرگشون یک قاب خاتم روی سر بخاری بود با دو تالاله بارنتن و دو تا شمعدونه نقره منبت کاری، توی قاب عکس نقاشی به پیرمردی چمپانمه زده بود و داشت چیق می کشید، می گفتن کار کمال الملکه، به اون میگن نقاشی، حرفی که نمیشه زد، خوششون نیما، اینا خیال می کنن ما قدیمیا کوریم نمی بینیم، نمی فهمیم، نمی دونن سلیقه قدیم و ادمای قدیم، سلیقه جوونا گلیم رنگ و رو رفته و به تخته رنگ قاطی پاتی و خط خطی. ارزونی خودشون، پسره اینهمه زحمت کشیده، خرج کرده، نه قالی، نه قاب و قدح، نه پرده مخمل توردار که چی؟ میگن اینا مدرنه، یعنی چی، یعنی شلم شوروا امروزیه، متوجه شدم این سرکار علیه هم مثل همه ما ایرانیها چنان اسیر ظواهر است که جز اسباب و اشیاء نمایشی به چیزی نمی اندیشد و چیزی نمی بیند. عجب حکایتی است این طبیعت خودنمائی ما مردم. بدین سان که سرو پز، خانه زندگی دم و دستگه برای ما خصوصاً خانمها یعنی هویت، شخصیت، معرفت و همه چیز

پیری پرتی می خورند و خوشبختانه کمتر حرف می زنند. خودنمائی نمی کنند دنبال خانه بزرگتر. ماشین گران تر. البسه فاخرتر و فخر فروشی نیستند. اکثراً منزوی، ساکت، پزمرده و شکمو شده دائم برای معاضرت این در و آن در نمی زنند ولی اتفاقاً ناچار باید اذعان نمود که تلخ تر، ترشروتر و کج خلق تر و تبیل تر می شوند در عین حال جسماً هم زودتر از ما از هم می پاشند. می دانید چرا؟ علاوه بر قترات جوانی مردانه برای ما زنها قدیمی همیشه مرد خانه مان حد اقل ده دوازده بلکه هم پانزده بیست سالی معمولاً سالدارتر بوده. منظور آنکه لطف و صفای سالخوردگی با جمیع کمبودها، بیماریها، دردها و آزارهای جسمی و روحی همین تزکیه نفس از خواست ها و طلب کردن های مسخره و ناپایدار است.

نکته اساسی دیگر که نباید از نظر صاحبان دور بماند به نان و نوا رسیدگان غربت است. بسیاری از ما ایرانیها در لانه و آشیانه خود با بیش و کم زندگی و تقلا برای امرار معاش می ساختیم شکوه و شکایتی هم نداشتیم. نه دم و دستگه دیگران چشمان را خیره می ساخت و نه مقام و منصب نو دولتان آزارمان می داد عقده و بغض و کینه به گفته «صادق هدایت» مثل خورده از درون ما را نمی کاوید ناگهان علی رغم خواست خود پرت شدیم درون این چاه دیل، اینجا هم همه نوع قماش هموطن بودند و می بینیم. وای از خودنمائی های جماعتی که آنجا بیش از حد و حدود لیاقت خود ادعا می کردند و اینجا به هر کیفیت به جایی رسیده اند. که البته منظور فقط و فقط جنبه مادی ظواهر زندگی است. ناچار بیا و تماشا کن. چه خیلی به هوا می کنند و چه بادی به غیغ می اندازند. ضمناً باز در این پرده نمایشی و کسب هویتی که در وطن فاقد بودیم ما زنها جلوتریم! در عرض چند صباحی اقامتگاه تغییر می کند. سر و پز عوض می شود. معاشرین حتماً جا به جا می شوند و طبعاً اتومبیل و جواهرات گرانیقیمت و پارتنی های مفصل به راه می افتد و نام و نشان دارنده ها یعنی اعیان و اشراف نوپا سرزبان ها.

(مطلب دوم)

آشنائی به مناسبت منزل نو و ورود مادر شوهر که ساکن شهرستانی در ایران است ما را به عصرانه دعوت کرده بود. چون از حال و احوال خانواده آگاه بودم یک کیک پر خامه گل و بلبل نشان خریدم و رفتم. بعد از تعارفات متداول و دل خوش کنک به «به به ماشاءالله اصلاً تکون نخوردی و عینهو همون ده سال پیشی». و از همین ردیف چرندیات مسخره از اوضاع زندگی در وطن پرسیدم. تازه وارد که خانمی است هفتاد ساله و کلا از مرحله پرت گفت: «الحمدالله شکر خدا ما که راحت و روبراهیم».

SMOKER'S SPOT

هر وقت گذرتان به شهر رویایی
لاس وگاس افتاد سری به ما نیز بزنید.

GIFTS & ACCESORIES



CIGAR, CIGARETTE,
TOBACCO, WATER
PIPES, HOOKA,
AND MANY MORE...

(702)364-2119

MON-SAT 11:30am-3:00pm 7:30pm-3:00am
SUNDAY 7:00pm-12:00am

3400 S. Jones, Unit 5A, (Mountain View Plaza)
Las Vegas, NV 89146

Fantastic Imagery

Photo & Video Productions
Artistic, Imaginative
Unobtrusive

عکاسی و فیلمبرداری مجالس عروسی،
سالگرد و سایر مراسم و جشن ها

خاطرات روز خوشتان را از نگاه هنری
و تکنیکی ما، همیشه جاودان نگه دارید!

پکج های مختلف برای هر بودجه
عکسها، نگین و ویدئو تان را در کوتاهترین مدت دریافت خواهید کرد!

(408) 891-7828 & (916) 435-9616

www.fantasticimagery.com

چند قطعه فرش دستباف تبریز
با قیمت مناسب برای فروش

مستطیل ۳ و ۱.۵ متری
گرد ۶ متری

۶۹۴۲-۵۰۴ (۴۰۸)